

پنجشنبه ۱۹ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۶

عمیدالخواقان پسر اعتمادالملک، فرّاش باشی حضرت اقدس آقای نایب السلطنه، از طرف آقا آمده بود احوالپرسی.

وقت افطار دیدم سرکار خاصه خانم، تشریف آوردند به احوالپرسی. شب هم آقا شیخ، معلم پسرهای حضرت اقدس با معرّزالحکماء حکیم مخصوص حضرت اقدس، آمده (بودند) از طرف حضرت اقدس احوالپرسی. بعد نظام‌العلمای مازندارنی با پسر اسماعیل خان سرتیپ سوادکوهی (آمدند) از قراری که صحبت می‌کردند، عین‌الدوله از آذربایجان معزول شده است. مدّتی بود که در آنجا مشغول خیانت کردن بود. هیچ اقدامی نمی‌کرد. پول هم گرفته خورده به کار تبریز اهمیت نداده، حالا عذرش را خواسته‌اند. گویا برود به همان فریمان، از قراری که می‌گویند: باز خواهد رفت به فریمان. حالا دارند تهیه قشون مجدد می‌کنند که با یک حاکم تازه بفرستند. حاکم هم چند نفری را می‌گویند. معلوم نیست که کی است. اغلب قشونی که در تبریز جمع شده بودند، خود عین‌الدوله اسباب تفرّق آنها را فراهم آورده، یعنی دستی کاری دولت را خراب کرده، ملّتی‌ها را بر دولتی‌ها مسلّط کرده، خیلی بدکاری کرده است. او از اوّل میل (به) استقلال سلطنت محمدعلی شاه نداشت و ندارد و مدّتی بود کارشکنی می‌کرد. وقت مشروطه، تمام آدم‌هایش و نوکرهایش هم در انجمن‌ها بودند، شلوغ می‌کردند. دور نبود که اگر در تبریز اقدامات صحیح می‌کرد، به همین زودیها به صدرات برسد. ولی الحمدلله به خیر گذشت. امیدوارم انشاءالله از شرّ (او) اهل این مملکت دور بشوند.

جمعه ۲۰ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۶

یک حکم نظامی آوردند که سه ساعت به غروب، بایست حاضر بشوید در باغشاه. عذر خواستم، عصری حاجی امین‌الخواقان آمدند. قدری روزنامه نوشتم و شب

را احیای مختصری گرفتیم.

شنبه ۲۱ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۶

ظهر از خواب برخاسته، شکر خداوند متعال را بجای آورده امروز را هم روزه گرفتیم.

یکشنبه ۲۲ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۶

قدری روزنامه نوشتم، قدری هم ضعف دارم. عصری رفتم امیریه، حضور حضرت اقدس. از روز هفده روزه می خوانند، در حوضخانه. خود حضرت اقدس بیرون عمارت فرش انداخته، مشغول خواندن قرآن مجید و نماز بودند. باری بعد از روزه به زن ها پول می دهند. دم در بزرگ، خود حضرت اقدس با ظل السلطنه بودند، پول می دادند. قدری گردش کردیم، رفتیم پیش باغبانِ فرنگی، گردش کرده، بعد آمدم منزل. در این مسجد سه سالار همسایه، دیگر از اعیان و اشراف کسی نمی آید.

دوشنبه ۲۳ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به امیریه، حضور حضرت اقدس. در همان پشت عمارت که همه روزه می نشینند نشسته مشغول خواندن قرآن بودند. بعد خدمتِ پول دادن به زن ها را، به من رجوع فرمودند. بسیار کار بدی و مشکلی است. نزدیک بود دوباره من را خفه بکنند. ازدحام غربی بود.

سه شنبه ۲۴ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۶

افطار کرده، قدری روزنامه نوشتم. از قراری که شنیدم عین الدوله هیچ اقدامی نکرده، از آذربایجان قرار بود برود باز به فریمان. بنا شده بود فرمانفرما برود

آذربایجان؛ باز دومرتبه بنا شده که خود عین الدوله بماند و حاکم باشد. خداوند انشاءالله سلاطین قاجاریه را از شر عین الدوله حفظ بکند. این کار هم باز به اعتقاد من خبط است. عین الدوله خیلی خیالات در سر دارد، تا خداوند چه مقدر فرموده باشد.

باری عین الدوله را اگر بکشند، میل به استقلال محمدعلی شاه ندارد، بلکه خدای نخواست، گوش شیطان کَر، می خواهد همچو اسمی در ایران نباشد یا روی زمین نباشد. انشاءالله به حق پاگیر خودش خواهد شد.

چهارشنبه ۲۵ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به باغشاه در خانه. بندگان همایونی سوار شده بودند. صدراعظم هم نیامده بود. سپهسالار هم با شاه سوار شده بود. باری کسی نبود.

آمدیم امیریه، حضور حضرت اقدس. آصف السلطنه و سعدالملک (و) جمعی بودند. زن زیادی امروز جمع شده بودند. از هر دو درها پول می دادند. هر چه به من اصرار کردند که من پول بدهم، عذر آوردم.

از اخبار تازه که ده دوازه روز است من یادم رفته بنویسم، این است که مجلّ السلطان سرایدارباشی شده است.

پنجشنبه ۲۶ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۶

رفتم مسجد ناصری همسایه پای و عظم آقا شیخ محمد، پسر مرحوم حاجی میرزا محمد رضا. موثق الدوله هم آنجا بود. بعد مدتی نشسته، سوار شده آمدیم امیریه به روضه. اول رفتم حضور حضرت اقدس. حکیم آلمانی (که) تازه آمده است حضور آقا بود. امروز چون آخر روضه است زن زیادی آمده بودند. وقت دادن پول به زنها من با موثق الدوله فرار کردیم.

جمعه ۲۷ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۶

سوار شده رفته به باغشاه. هیچ کس نبود. شاه هم هنوز نیامده بودند. صدراعظم هم نیامده، سپهسالار هم با شاه سوار شده بود.

امروز که روز سیام میزان است، کوه را برف زده است. حکم نظامی از طرف سپهسالار آوردند (که) برای روز سه شنبه غرّه عید برای سلام. ولی تماشا داشت. یک مَهر داشت به قدر مهر بزرگ حضرت اقدس آقای نایب السلطنه که مال زمان پنجاه سال پیش از این عهد بوده است.

نوشته بود: «سپهسالار اعظم امیر جنگ»، ولی قدری هم از مَهر آقا بزرگ تر، بالای مهر هم «ملاحظه شد» گذارده بودند. اگر بخوام شرح بدهم مثنوی هفتاد من کاغذ می شود. دیشب به سلامتی و به خواست خداوند، سرکار خاصه خانم، رخت بچه فرستاده بودند. چون دور نیست که به همین زودی ها انشاء الله به خواست خدا (و) به سلامتی و مبارکی متولد بشود. هنوز در راه است.

شنبه ۲۸ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۶

هوا بسیار سرد شده بود. کوه را هم ابر و مه گرفته بود. هوای بسیار خوبی بود. کوچه ها گل شده است. باری سوار اسب شده، رفته به باغشاه در خانه. بندگان همایونی بیرون تشریف داشتند، با صدراعظم خلوت کرده بودند.

بعد از رفتن صدراعظم، شاه تشریف آوردند بیرون توی باغ.

ولیعهد با مؤیدالدوله و بعضی ها بودند.

دو اسب آوردند، گفتند شاه خریده است. یکی کهر (و) یکی قره کهر. نمی دانم این ها را از کجا خریده اند. تماشا داشتند. برای بارکشی خوب بودند. برادر به برادر دو

تومان نمی دهد!

یکشنبه ۲۹ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۶

دیروز که در خانه بودم سپهسالار، با وزیر دربار و حاجب الدوله، رفتند دور باغ وزیر دربار که اندرون است برای ساختن قراولخانه (و جای سرباز (و) قرآش (و) اجزای کشیکخانه (و) خواجه‌ها. چون امسال را بندگان اعلیحضرت همایونی، گویا در همین باغشاه توقف بفرمایند. بنائی توی باغ را مشغول هستند. به قدر دو سه ذرع اغلب جاهایش بالا آمده است.

دو سه ساعت از شب رفته، رفتیم به منزل نصیر حضور؛ چون که حالا در دیوانخانه عدلیه است و رئیس محکمه جزا است، برای طلبی که از عیسی خان داریم. بنا بود حاضرش بکنند، عذر آورده نیامد.

شنبه سلخ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۶

ظهر از خواب برخاسته، شکر خداوند متعال را بجای آورده، رفتم حمام. تا غروب حمام بودم.

سه‌شنبه غره شوال ۱۳۲۶

لباس رسمی پوشیده، سوار شده، رفتم به باغشاه. باز هم باران گرفته. اول رفتم به چادر سپهسالار؛ سپهسالار، سردارها، امرای تومان، سایر صاحب منصب‌ها بودند. باران هم به شدت می بارید. بعد عبدالله خان خواجه از طرف بندگان همایونی آمد پیش سپهسالار، که شاه فرمودند: چون باران می آید سلام را موقوف بکنید ولی همین صاحب منصب‌ها باشند (و) به حضور برسند. بعد از نیم ساعت که سلام موقوف شد،

یوآش یوآش (بنای) باز شدن را گذاشت. سپهسالار خیلی به سلام میل دارد که لباس رسمی بپوشد. اگر منعش نکنند، هر روز لباس رسمی می پوشد. باری بماند. بعد سفیر کبیر عثمانی آمده به حضور رسید، بعد وقتی که شاه، می خواست برود توی کلاه فرنگی کوچک برای پذیرائی سفیرها، به حضور رسیدیم، قدری به صاحب منصب ها، اظهار مرحمت فرمودند، بعد سپهسالار، دوباره افواج را خبر کرده که بیایند دقلیه بدهند. اغلب از افواج رفته بودند. همین افواج، اردو را آوردند دقلیه دادند. هوا هم خوب شده (بود) چند عدد توپ هم شلیک کردند. دوباره که افواج را خبر کردند، نصفی حاضر نبودند؛ بی ترتیب و خیلی خنک شده از قزاق ها هم، چند نفری از صاحب منصب هایشان بودند. چیز تازه که امروز دیده شد، اجلال السلطنه هم سردار شده است. سردار ظفر، حاجی خسرو خان بختیاری که رفته بود بختیاری که سوار بیاورد، دیشب وارد شده، می گفت به قدر هزار سوار آورده ام. هفتصد هشتصد تایش فردا وارد می شود، باقی هم از عقب می آیند. برای ورودشان هم، تشریفات قرار داده اند که سوار با موزیک بروند به استقبال. دم باغ هم. دو سه فوج بایستند.

باری سردار اشجع بختیاری هم، امیر مفتخّم شده است. خلاصه بعد از دقلیه که تقریباً چهار ساعت به غروب مانده تمام شد، سوار شده آمدم منزل. کوه را هم تا پائین، برف زیادی (پوشانده) است. شب را هم لرز و تب سختی کردم که چهل درجه تب داشتم.

چهارشنبه ۲ شهر شوال ۱۳۲۶

امروز هوا صاف و آفتاب خوبی بود. چندان هم سرد نبود. صرف نهار کرده، قدری هم استراحت کردم.

پنجشنبه ۳ شهر شوال ۱۳۲۶

هوا صاف و آفتاب گرمی بود، سوار شده آمدم در خانه گفتند: صدر اعظم تلگرافخانه است با وزیر مخصوص (و) صاحب اختیار، با حاکم کرمان حرف می زند. بندگان اعلیحضرت همایونی هم اندرون تشریف داشتند. نمک میل فرموده اند. بیرون هم نمی آیند. سپهسالار با اغلب سردارها در اندرون هستند.

باری رفتم در اندرون. سپهسالار، سردار کل و اغلب از سردارها، مخبرالدوله، صدرالسلطنه با بعضی از فضول های دیگر بودند. منتظر ورود سوارهای تازه بختیاری هستند که سردار ظفر رفته است بیآورد. امیر مفخم هم بود. تشریفات زیادی اینجا حاضر کرده بودند برای ورود سوارها، و تشریفات به استقبال فرستاده اند. اینجا دو فوج سیلاخوری و فوج سوادکوه و یک باطری توپخانه، دو توپ کوهستانی و موزیک قزاق و تشریفات که رفته بودند جلو. سوار قزاق، سوار کشیکی، سوار سوادکوهی، سوار جهان شاه خان، یک باطری توپخانه با موزیک، یک دسته موزیک کشیکخانه، فوج طهران، فوج خلیج، آجودانباشی، سردار ارشد که «علی خان گاردی» خود من بود و حالا همه کاره سپهسالار است.

باری مدتی این مردم دم اندرون ایستاده بودند و آفتاب می خوردند، بعد خسته شدند. مجلل، سپهسالار و سایرین را برد به منزلش. در باغ بهجت الملک منزل دارد.

یواش یواش، مردم و سایر سردارها جمع شدند. بعد گفتند سوارها نزدیک شده اند. آمدیم در اندرون ایستاده، صدر اعظم، ظل السلطنه و جمعی که در باغشاه بودند، آمدند در اندرون. شاه را سپهسالار، خواهی نخواهی با این که کسل بود، از اندرون لباس نیم رسمی تنش کرده بیرون آوردند. دم در اندرون ایستادند. ولیعهد و محمد حسن میرزا و جمعی بودند. اول تشریفات آمده گذشته، بعد سوار آمد. می گفتند هشتصد سوار هستند؛ ولی به نظر بیشتر از پانصد نفر نبودند. باری خسته شدیم. شاه هم

می خواست برود اندرون ولی سپهسالار مانع بود. سوارها تمام رشید و خوب بودند. بیشتر مادیان سوار بودند؛ اغلب اسب‌هایشان هم خوب بود. اگر چه قدری لاغر بودند ولی خوب بودند. تا بعد از ظهر طول کشید تا این سوارها گذشته، بعد هم افواجی که رفته بودند به استقبال و اینجا بودند. باری چهار به غروب خلاص شدیم. بعد شاه تشریف بردند اندرون. من با سایرین آمدیم به منزل سپهسالار، برای صرف نهار. امیر معظم، آصف‌السلطنه و اغلب از سردارها بودند. سه به غروب، آمدیم امیرتیه. دو ساعت از شب رفته که حضرت اقدس از در خانه مراجعت فرمودند رفتیم به حضورشان. بعد صدراعظم آمد به حضورشان.

جمعه ۴ شهر شوال ۱۳۲۶

باز یک شبنامه از قول علمای نجف نوشته‌اند (و) در بعضی خانه‌ها انداخته‌اند بر ضد دولت و دولتیان.

شنبه ۵ شهر شوال ۱۳۲۶

تمام را در منزل بودم. عصری قدری روزنامه نوشتم.

یکشنبه ۶ شهر شوال ۱۳۲۶

عصری سوار شده، رفتم به باغشاه؛ به خاکپای مبارک شرفیاب شده، صدراعظم با سپهسالار در تلگرافخانه بودند. فرمانفرما با ولیعهد و جمعی از عمله خلوت، بودند. صدراعظم با آذربایجان حرف می‌زد با عین‌الدوله. او باز حاکم شده است. باز هم یک عده فشقون با سوارهای بختیاری که تازه آمده‌اند، می‌روند تبریز. از اخبار تازه این است که: وکیل‌الدوله با دبیرالسلطان پسرش، در این چند روزه



گویا بعضی انجمنی تشکیل داده بودند و بعضی شبنامه‌ها درست کرده بودند. وکیل الدوله را دیروز ظهر آوردند. بندگان همایونی، اول می‌خواستند سرش را ببرند. حضرت اقدس آقای نایب‌السلطنه وساطت می‌کنند بعد چوب زیادی می‌زنند، امروز عصری هم او را می‌فرستند کاشان. پسرش دبیرالسلطان را هم می‌فرستند بگیرند. اگر او را می‌گرفتند یقیناً سرش را می‌بریدند. هر چه کرده بودند گیرش بیاورند، نیاورده بودند. دو ساعت از شب رفته، خودش را می‌اندازد امیریه، بست می‌نشیند.

دوشنبه ۷ شهر شوال ۱۳۲۶

دیشب تا به حال، سرکار معزز الملوک دردشان است. امروز صبح زود هم سرکار خاصه خانم، تشریف آوردند اینجا. گاهگاهی هم از امیریه، آدم و خواجه می‌آمد و می‌رفت! در واقع شلوغ شده بود خانه ما. من هم معلوم است که چی می‌کنم. تمام را مشغول دعا خواندن و ذکر آیات بودم. هیچ حال خودم را نمی‌فهمیدم. تا ساعت هشت و بیست و پنج دقیقه از شب رفته، به سلامتی سرکار معزز الملوک، فارغ شدند. خداوند متعال یک دختر کرم فرمودند. امیدوارم انشاءالله به حق حق و به حق خمسه طیبه که قدمش را مبارک فرماید.

سه‌شنبه ۸ شهر شوال ۱۳۲۶

میرزا عزیزالله، مژده برده بود امیریه. حضرت اقدس یک طاقه شال مرژدگانی مرحمت فرموده بودند. بچه هم ماشاءالله بد نیست. مشغول گریه بود. انشاءالله خداوند در پناه خودش حفظ فرماید. از حالا بی‌مزه نیست. باری تمام روز را در اندرون بودم. از طرف ملکه جهان و حضرت اقدس و سایرین می‌آمدند به مبارک‌بادی و می‌رفتند. دو شب است که هیچ نخوابیده‌ام. بسیار بسیار خسته هستم.

چهارشنبه ۹ شهر شوال ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به باغشاه. بندگان اعلیحضرت همایونی، سوار شده رفته (بودند) به فرح آباد. سپهسالار هم در رکاب مبارکشان سوار شده بودند.

صدراعظم در چادرش بود. صدرالسلطنه، مشکوةالدوله، لقمان الممالک و جمعی آنجا بودند. بعد آمدم دم چادر ناصرالسلطنه. امیرنظام، سردارکل، سعیدالسلطنه، صدق السلطنه، مختارالدوله، ناظم الدوله، میرزاعباس خان شوکت، بودند. بعد سوار شده آمدم منزل. صرف نهار کرده، بعد از نهار قدری روزنامه نوشتم.

پنجشنبه ۱۰ شهر شوال ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به باغشاه. به رسم معمول، اول رفتم به چادر سپهسالار. مخبرالدوله، امیر معظم، و اغلب از سردارها بودند. سردار مؤید، امیر مفتح، سردار ظفر، سردار مظفر، سردار مقتدر، سردار شجاع، سردار منظم، صدق السلطنه، احتساب الملک و برادرهام امیرنظام مرحوم بودند.

صدراعظم هم با وزراء در چادر خودش بود. بعد بندگان اعلیحضرت همایونی، بیرون تشریف آوردند. رفتم شرفیاب شدم، مدتی بودیم. بعد صدراعظم، نظام الملک، قوام الدوله، وزیر خارجه، صدرالسلطنه و جمعی آمدند. نشان قدس هم به قوام الدوله مرحمت شد. تمثال شاه شهید هم به معاون الملک. بعد آمدم به چادر سپهسالار؛ وزیر مختار دولت هلند هم آمد، مرخص شد که برود. باری در چادر سپهسالار، سردار کل، مجدالدوله، امیرنظام و بعضی از سردارها بودند. تا ظهر در خانه بودم.

جمعه ۱۱ شهر شوال ۱۳۲۶

عصری سوار شده رفتم، امیریه. دیدم کالسکه حضرت اقدس حاضر است،

می خواهند سوار بشوند. جمعی هم هستند. فخرالممالک پسر فخرالملک، دبیرالسلطان که بست نشسته است. بنان نظام، اعتمادالملک، آقا علی جمارانی و سایر اجزای مخصوص خود آقا هستند. باری آقا تشریف آوردند بیرون، با ظل السلطنه سوار شدند. به من هم فرمودند سوار شو. هر جا من می روم با من بیا. سوار شده رانیدیم. رفتیم به خانه صدراعظم بازدید. خلوت بود، کسی را راه نمی دادند. بعد مراجعت کرده آمدم امیریه.

شنبه ۱۲ شهر شوال ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به باغشاه، در خانه. اول رفتم به چادر سپهسالار. بعد بندگان اعلیحضرت همایونی بیرون تشریف آوردند. رفتیم شرفیاب شدم، در حضور هم جمعیت زیادی بود از هر قبیل. بعد باز آمدم در چادر سپهسالار. قدری نشسته، سوار شده آمدم به منزل.

اردوی نظامی که در رشت است، امروز مرخص شده آمده (اند) به شهر و در سربازخانه‌ها منزل کرده‌اند و یک عده قشون هم امروز معین شده که برود به تبریز. هنوز آنجاها شلوغ است. دوست عدد هم سوار بختیاری فردا پس فردا معجلاً می روند به تبریز. تا سایر قشونی که بایست برود، حرکت کنند.

امشب، شب شش سکینه است. در واقع اسم گذاران است. سرکار خاصه خانم هم تشریف آوردند. شب را اینجا دعوت دارند. علیقلی میرزا، اعزازالسلطنه هم آمدند. شب هم شیخ، معلم سرکار معززالملوک با آقا سید معلم. حاجی امین الخاقان، آقامیرزا آقا خان و اخوان آمدند اندرون.

اول روضه خواندند، بعد اسم گذاروند. اذان به گوشش خواندند. حضرت اقدس لقب ابران خدخت، مرحمت فرمودند بایک جفت گوشواره الحمدلله شب خوبی گذشت.

یکشنبه ۱۳ شهر شوال ۱۳۲۶

امروز را تماماً در منزل بودم. غروب هم آقا سید علی، معلم ظل السلطنه، آمد اینجا. عصر هم آقا سید علی، داماد آقا سید عبدالله.

دوشنبه ۱۴ شهر شوال ۱۳۲۶

رفتم به باغشاه در خانه. بندگان همایونی بیرون تشریف نمی آورند. رفتم به چادر سپهسالار. آنجا جمعی بودند از سردارها و غیره. حاجی میرزا حسین در عتبات مرحوم شده است. بازارها را بسته اند و ختم گذارده اند.

یک سید صراف خیلی معتبر آذربایجانی، آمده بود به منزل سپهسالار. عرض می کرد و گریه می کرد و می گفت: ستار در تبریز، ده هزار تومان پول به من حواله کرده، کسان من حواله اش را نکول کرده اند. حکم کرده است آنچه داشتم، غارت کرده اند و خانه ام را خراب کرده و آتش زده اند. آنچه سند داشتم، چه مال خودم بوده است چه مال مردم، آتش زده اند. خیلی دلم سوخت. از این کارها ستار در تبریز همه روزه می کند و هر روز به مردم پول حواله می کند. هر که ندهد خانه اش را آتش می زنند و مالش را به غارت می برند. باری صرف نهار کرده، بعد صدراعظم آمده با سپهسالار خلوت کردند.

سه شنبه ۱۵ شهر شوال ۱۳۲۶

می خواستم سوار بشوم بروم در خانه. یک کاغذی از حضرت اقدس آمد که من می خواهم بروم به سرخه حصار؛ بیایید با من برویم. از دروازه شمیران رفتیم بیرون، از دور دیدم از خیابان دوشان تپه حضرت اقدس دارند می آیند. در رکاب مبارکشان، ظل السلطنه، علیقلی میرزا، اعزاز السلطنه، اقتدار السلطنه بودند. سرکار خاصه خانم با سه تا از خانم های دیگر هم، از عقب سوار کالسکه می آمدند. فتح الله خان کجوری با

سوارهایش بودند.

از سرگردنه سرخه حصار، آمدیم به باغ عمارت بزرگ. صرف نهار کرده، باغ و عمارت‌ها خیلی خراب شده است. پارسال هم خیلی درخت بریده‌اند.

از اخبار تازه این است که: امروز چند نفر از سوارهای بختیاری که تازه آمده‌اند، رفته بوده‌اند دم سفارت روس تماشا. سربازها مانع شده بودند. بعد دعوایشان می‌شود، یک نفر از مهترهای سفارت چند عدد تیر خالی می‌کند، هرزگی می‌کند. بختیاری‌ها هم چند نفری جمع می‌شوند. وزیر مختار روس، قزاق خبر می‌کنند، خیلی قال و مقال می‌شود. سپهسالار و وزیر خارجه می‌روند عذرخواهی.

چهارشنبه ۱۶ شهر شوال ۱۳۲۶

سوار شده رفته در خانه. به خاکپای مبارک شرفیاب شده، بعد هم صدراعظم و قوام‌الدوله با بعضی‌ها آمدند. شرفیاب شدند. بعد وزیر مختار روس آمده، رفت که شرفیاب بشود.

از اخبار تازه: نظام‌العلماء پدر ناصرالسلطنه و سعیدالسلطنه مرحوم شده است. در خانه ناصرالسلطنه مجلس ختم گذارده‌اند.

پنجشنبه ۱۷ شهر شوال ۱۳۲۶

سوار شدم رفته به خانه ناصرالسلطنه چون ختم را آنجا گذارده‌اند. باری هر کس را که بخواهید، بود. ختم را هم صدراعظم جمع کرده بود.

جمعه ۱۸ شهر شوال ۱۳۲۶

تمام روز را در منزل بودم، نوکرها تماماً بودند. چون فردا حضرت اقدس با تمام

اندرون هایشان و اغلب از خانم‌های دیگر، در اینجا دعوت دارند. مهمانی خیلی مفصلی است. تمام را مشغول ترتیبات مهمانی بودیم. از اخبار تازه این است که: آقا سید علی آقا یزدی که مدتی بود جزء مستبدین بود و مردم حرف‌ها به او گفتند و اسناد بر او بستند. بعد از بهم خوردن مشروطه به او پول ندادند، حالا سه چهار روز که مشروطه خواه شده است. چادری به اسم ختم مرحوم حاجی میرزا حسین، بلند کرده؛ بعد خودش رفته بود به منبر؛ بعضی حرف‌ها زده بوده که من بایست حکماً مشروطه را برقرار کنم و بعضی حرف‌ها که اسباب هیجان مردم بود، زده بود. جمعی هم هستند (که) گویا با او همدست شده‌اند. دو سه روز است که حرف او در میان است. خیلی تعجب دارد که این مردم چرا بیخود همچو می‌کنند که اسباب اذیت مردم بیچاره فراهم بیاید.

شنبه ۱۹ شهر شوال ۱۳۲۶

رخت پوشیده مشغول کار مهمانی شدم. اول سرکار خاصه خانم با علیقلی میرزا، اعزاز السلطنه (و) اعتضاد السلطنه آمدند. رفتیم اندرون. دسته دسته مهمان‌ها می‌آمدند. بعد حضرت اقدس با ظل السلطنه (و) اقتدار السلطنه، سلطان محمود میرزا آمدند، تشریف بردند اندرون.

مطرب، دسته گلین هم آمده الحمدلله مهمانی خوبی شده. درةالدوله هم بودند. عصری حضرت اقدس را، بندگان همایونی احضار فرمودند و تشریف بردند باغشاه.

یکشنبه ۲۰ شهر شوال ۱۳۲۶

سوار شده، رفتم به باغشاه. اول به رسم معمول، رفتم به چادر سپهسالار. جمعی آنجا بودند؛ آقا میرهاشم آذربایجانی که ضد مشروطه بود و جنگ‌ها کرد، حالا آمده به طهران در منزل سپهسالار منزل دارد. چندان سنی ندارد. ریش‌هایش هم قدری کوسه

است. ولی به نظر بسیار آدم زیرکی می آید. از حرف زدنش و صحبت هایش معلوم می شود. که بایست خیلی آدم ابن الوقتی باشد.

باری گفتند بندگان اعلیحضرت همایونی بیرون تشریف آوردند، رفتیم شرفیاب شدیم. آصف الدوله بود، امیر مخم بود، سردار ظفر بود (و) جمعی بودند. بعد رفته مشرف شده. دوباره آمدیم به چادر سپهسالار. امیر نظام هم آمده، سردار مؤید هم بود. گفتگوی آفاسید علی آقا هم، عجالتاً تمام شده است. عذرخواهی کرده اند که نفهمیدیم. باری بعد از نهار، سوار شده آمدیم امیریه حضور حضرت اقدس. کالسکه ایشان حاضر بود و می خواستند بروند به باغشاه. من را در رکاب مبارکشان سوار کرده بردند به باغ مؤتق الملک. مؤتق الملک (و) صدر اعظم هم آنجا بودند. جمعی دیگر هم آنجا جمع خواهند شد، گویا مجلسی دارند که می خواهند کسی نفهمد. هنوز درست جمع نشده بودند. بعد سوار شده آمدم منزل.

دوشنبه ۲۱ شهر شوال ۱۳۲۶

دبیر السلطان که در امیریه نشسته بود، پریشب از امیریه می رود سفارت روس می نشیند. وزیر مختار دولت روس هم، پریروز از روسیه او را معجلاً خواسته (بودند) دیروز صبح رفته است. باری عصری سوار شده، رفتیم امیریه حضور حضرت اقدس. بیرون تشریف داشتند. بعد «بارونوفسکی صاحب»، نایب اول سفارت روس آمد، من رفتیم اندرون. بعد که آمدم حضور حضرت اقدس، دیدم تشریف برده اند در خانه، باغشاه. باری سوار شده، آمدم منزل.

سه شنبه ۲۲ شهر شوال ۱۳۲۶

سوار شده رفتیم به باغشاه، در خانه. حضرت اقدس نایب السلطنه هم تشریف

آورده بودند. سپهسالار هم، توی باغ بود با اغلب از سردارها؛ سردار کل، امیر مفتخ، سردار ظفر، سردار منظم، ضیاءالملک هم امروز دیده شد. نشان سرداری هم زده بود. معلوم شد که سردار شده است ولی معلوم نشد سردار چی است؟

باری هر کس را که بخواهید بود. صدر اعظم هم آمد. بندگان همایونی، بیرون تشریف آوردند، سردارها را خواستند، قدری اظهار مرحمت به هر یک فرمودند به جز من که هنوز بندگان همایونی نسبت به من کمال بی مرحمتی را دارند و از این فیض عظمی محروم هستم. خدای من بزرگ است. هر چه او خواسته است، آن خوبست. باری شاه و آقا و صدراعظم خلوت کردند. سپهسالار یک قدری بود، بعد آمد بیرون. رفتیم به چادر سپهسالار؛ صرف نهار کردیم.

بعد از نهار با آصف السلطنه، سوار شدیم رفتیم پشت باغشاه. چون باغ شمیرانش را با یک باغ کوچکی با قدری زمین، با فرمانفرما عوض کرده است. باغ دو ساله است. قدری هم درخت دارد.

چهارشنبه ۲۳ شهر شوال ۱۳۲۶

نزدیک ظهر رفتم حمام. صرف نهار کرده، قدری روزنامه نوشتم. تمام را در منزل بودم، عصری آمدم بیرون، قدری راه رفته، هوا هم خوب شده بود.

پنجشنبه ۲۴ شهر شوال ۱۳۲۶

سوار شده آمدم به باغشاه، در خانه. بندگان همایونی بیرون تشریف آورده بودند. حضرت اقدس آقا(ی) نایب السلطنه، صدراعظم، سپهسالار، در حضور بودند.

رفتم به تماشای بنائی که در باغشاه می کنند. سه دستگاه عمارت می سازند؛ یکی عمارت بیرونی است که در وسط واقع است؛ یکی اندرونی برای ملکه جهان، یکی



خوابگا. یکی برای معزز السلطنه و سایر عملجات اندرون می سازند. به نظر من که چندان خوب نیامد... باری خلوت تمام شده حضرت اقدس تشریف بردند اندرون، دیدن ملکه. سپهسالار چادرش را برداشته، موقتی یک اطاق می سازد. عصری تجار به قدر دوپست نفر آمدند، به حضور شرفیاب شدند، برای این که: «ماها مجلس نمی خواهیم. شاه را می خواهیم که حفظ ماها را بکند. تا شاه نباشد، امنیت نیست. ماها لفظ مشروطه را نمی خواهیم، ما شاه را می خواهیم.» یک عریضه هم نوشته بودند، مهر کرده بودند، اصرار داشتند که: «دستخط بشود که ما آسوده باشیم.»

اخبار تازه این است که: حاجی حسین آقا امین الضرب، مبلغ زیادی به روسها مقروض بود، روسها مطالبه می کردند، سخت گیری می کردند، قرار دادند که املاک حاجی آقا را عوض طلب بردارند. آن وقت قدری هم پول بدهند چون به مردم هم خیلی بدهی دارد. وقتی املاکش را واگذار کرد، دیگر پول به او ندادند. تمام هستیش را از جانب بانک روس ضبط کرده اند. در واقع ورشکسته شده است ولی خودش هم رفته سفارت روس، بست نشسته است. من این کارها را هم از روی حرامزادگی می دانم. البته زیر کاسه بود نیم کاسه ای! «قدری هم در باب او در حضور صحبت شد که بایست اصلاح کارش را کرد، حاجی ملک التجار یک شعر خوبی برای سپهسالار و به هم خوردن مشروطه ساخته بود، خیلی هم خوب ساخته بود. بعد هم علماء آمدند. آمدن آنها هم برای همین بود.

آقا شیخ فضل الله، امام جمعه، آقا شیخ عبدالنبی و سایرین آمدند.

بعد آمد امیریه، حضور حضرت اقدس. شاهزاده عبدالدوله، ملک آراء، تاج الدین میرزا، مجدالدوله، در حضور حضرت اقدس بودند. عبدالدوله و حضرات باز برای ادعائی که از شاه دارند، برای املاک حاجی میرزا آقاسی آمده بودند.

باری چند شب است که حضرت اقدس آقا، با صدراعظم و سپهسالار و نیرالدوله

و مؤیدالدوله و امام جمعه و آقا شیخ فضل الله با هم نجوا می کنند. هر دو سه شب در میان، یک جا جمع می شدند.

باد بسیار سخت سردی می آید. پشت عمارت بزرگ باغشاه، به قدر یک کاغذ سیگار یخ بسته است.

از اخبار تازه: سفیر کبیر عثمانی که تازه آمده بود، (دو سه ماه پیش)، دوباره مراجعت کرده است و یک نفر «شازردفر»ی که تازه آمده است جوان هم هست در جایش است. از آقا سیدعلی آقا بنویسم. در آن چند روز که چادر زده بود و می خواست آشوبی برپا بکنند، در یک شب در سه سفارتخانه رفته بود. اول سفارتخانه روس، بعد سفارتخانه آلمان، بعد سفارتخانه انگلیس، شب بعدش هم رفته بود سفارتخانه عثمانی. نزدیک بوده است که یک آشوب سختی برپا کند برای نفع شخصی.

جمعه ۲۵ شهر شوال ۱۳۲۶

امروز تمام را در منزل، یعنی در اندرون بودم. شکر خداوند متعال را بجای می آوردم، تا شب شد استراحت کردم.

شنبه ۲۶ شهر شوال ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به باغشاه، در خانه. اول رفتم به چادر سپهسالار. سردار کل، مخبرالدوله، سردار مظفر، نظام السلطنه تازه که سردار مکرم برادرزاده نظام السلطنه مرحوم باشد و حالا لقب نظام السلطنگی را به او داده اند، سردار مقتدر، سردار شجاع، سردار مخصوص، سردار منظم و... بودند.

بعد رفته به خاکپای مبارک شرفیاب شدم، جمعی در حضور بودند. با مدبرالدوله و شعاعالدوله. قدری در حضور بودیم.

بعد آمدیم رو به چادر سپهسالار. دم در برخوردیم به حضرت اقدس اعظم آقای نایب السلطنه که با ظل السلطنه می آمدند به حضور. باری آمدیم همان جا که چادر سپهسالار بود و حالا دارند اطاق می سازند.

فوج دماوند که ابو اجمع ظل السلطنه است با انتخاب الدوله سرتیپ فوج، می روند به آذربایجان. آمده از حضور گذشتند. بسیار جوان های خوبی داشتند. حضرت اقدس آقا و ظل السلطنه (و) صدراعظم (و) ولیعهد، محمد حسن میرزا هم بودند. دفیله داده، گذشتند که بروند به تبریز.

بعد که حضرت اقدس می خواستند تشریف ببرند، محض التفات به سپهسالار، آمدند، آنجا. بعد تشریف بردند.

ظهیرالاسلام آمد که برود به خاکپای مبارک شرفیاب بشود.

یکشنبه ۲۷ شهر شوال ۱۳۲۶

رفتم در خانه، باغشاه. بندگان اعلیحضرت همایونی بیرون تشریف آورده بودند. صدر اعظم و سپهسالار در حضور بودند. فرمانفرما با علاءالملک و حشمت الدوله و سردار کل و امیر مفخم (و) سردار ظفر با بعضی از صاحب منصب ها هم بودند. بعد امیر مفخم با سردار ظفر را، به حضور خواستند. گویا بایست سردار ظفر برود آذربایجان.

سردار ارشد که علی خان باشد، او را هم می خواهند بفرستند. بختیاری ها از رفتن علی خان خوشحال نیستند.

باری بعد، بندگان همایونی آمدند در جلو کلاه فرنگی ایستادند. شرفیابی حاصل کرده، آمدیم به چادر سپهسالار. قدری نشستیم، او هم باز ترتیبات اردو که بایست برود می داد.

دوشنبه ۲۸ شهر شوال ۱۳۲۶

امروز اول قوس است، هوا هم بد نیست. سرد است ولی نه مثل دو سه روز پیش. قدری روزنامه نوشتم.

رفتم امیریه حضور حضرت اقدس. تشریف برده بودند در خانه. من رفتم خدمت سرکار خاصه خانم. تا یک ساعت از شب رفته که حضرت اقدس تشریف آوردند. تا ساعت دو و نیم آنجا بودم. بعد آمدم منزل.

از اخبار تازه: یک عریضه، تمام علمای طهران و اغلب ولایات به خاکپای مبارک، عرض کرده اند که مجلس شواری ملی مشروطه، با مذهب ما موافق نمی آید. بایست سلطنت مطلقه باشد که قرآن مجید (و) مذهب جعفری را محافظ باشد. ماها مقصودمان عدالت است (و) ترویج اسلام. استدعا کرده اند که مشروطه را موقوف بفرمایند. بندگان همایونی هم، دستخط فرموده اند که همانطور که علماء و حجج اسلام عرض کرده اند، قبول کردیم (و) موقوف کردیم. شرح دستخط را چاپ کرده اند. باری شرح عریضه و دستخط را خواهم نوشت.

سه شنبه ۲۹ شهر شوال ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به در خانه، باغشاه. اول به رسم معمول، رفتم چادر سپهسالار. مخبرالدوله، امیر معظّم، صدرالسلطنه، سردار منظم، ضیاءالملک سردار، سردار مظفر، سردار حشمت (و) برادرهای امیر نظام بودند. بعد رفتیم به حضور شرفیاب شده. باز آمدم به منزل سپهسالار.

بعد حضرت اقدس آقای نایب السلطنه و صدراعظم آمدند. رفتند به خاکپای مبارک، شرفیاب شدند.

شرح اعلان دستخط مبارک را میرزا عزیزالله به خط خودش می نویسد: